

جنگ عراق و شکست سیاست یک جانبه گری

تقی روزبه t.roozbe@freenet.de

این روزها خطر تبدیل شدن جنگ عراق به یک ویتنام جدید یا اگر دقیق تر گفته باشیم "انتفاضه عراقی"، مورد اذعان بسیاری از مفسران و صاحب نظران جهانی حتی در میان خود نظریه پردازان و سیاستمداران صاحب نام ایالات متحده قرار گرفته است.

وقتی نزدیک به یک سال پیش رئیس جمهوری آمریکا اندک زمانی پس از فتح آسان عراق، در عرشه یک نواجنگی غول پیکر حضور بهم رسانید و تعجیل مندانه پایان جنگ را اعلام داشت، هرگز فکر نمی کرد که ده ماه بعد وزیر امور خارجه اش ناچار گردد به سناتور ادوارد کندی- که خطرویتنامیزه شده بحران در عراق را گوشزد می کرد- خاطر نشان سازد که مواظب سخنانش باشد و در اظهار نظر خود مصالح یک کشور در حال جنگ را فراموش نکند!

اکنون پس از گذشت تنها یک سال از ورود ظفرمند لشکریان آمریکا و متحدینش به عراق رؤیای شیرین دست یابی به عراقی "آزاد و دموکراتیک" بعنوان الگوی رشک برانگیز سایر ملل منطقه، بدل به کابوس باتلاق و ناکامی می شود. الگوئی که قرار بود به عنوان یک حکومت طراز نوین، کارگزار کارتل ها و شرکت های نفتی- نظامی آمریکا در منطقه و بعنوان پیش درآمد خاورمیانه جدید در عصر کنونی باشد.

هدف این نوشته نیز قبل از هر چیز درنگی است به معنا و پی آمدهای همین ناکامی:

جهان یک یا چند قطبی

در پی فروپاشی بلوک شرق، اجرای سناریوی نظم نوین جهانی که بر مدار یک جهان تک قطبی- منافع ابر قدرت ایالات متحده- تنظیم شده بود، در دستور کار دولت مداران آمریکا قرار گرفت. در پی حاکمیت محافظه کاران جدید در کاخ سفید، اجرای طرح فوق و اردفاز تازه ای شد که جانمایه آن تغییر و تنظیم یک جانبه مناسبات نوین جهانی بر پایه اقتدار و زور و بهره گیری از دکتترین جنگ پیشگیرانه بود که خود محصول تقوق نظامی آمریکا بر سایر رقبای خویش از یکسو و بحران هژمونی جاکم بر جهان سرمایه داری از سوی دیگر بود. در این سناریو جای بلوک شوروی سابق را اینک موجودی بنام تروریسم جهانی و شماری از دولت های نامطلوب و بازمانده از دوران جنگ سرد به مثابه مظاهر شرپر می کرد. در نقشه نومحافظه کاران، عراق بعنوان خاکریز مهمی برای پیشروی بسوی طرح خاورمیانه بزرگ و حل مسائل معوقه و حل نشده فلسطین و اسرائیل، ریشه کنی بینادگرایی و تروریسم و تبدیل حکام و دیکتاتورهای منطقه به کارگزارانی از نوع جدید برای خدمت به سرمایه داری جهانی و بطور کلی مقدمه استقرار نظم نوین در منطقه خاورمیانه در نظر گرفته شده بود. باین توصیف ایجاد نظم نوین در عراق بعنوان بخشی از یک هدف و نقشه معطوف به تغییر منطقه و جهان بشمار رفته و پیورش به آن نمی توانست بدون پی آمدهای منطقه ای و جهانی باشد. و درست بهمین دلیل سرنوشت آن اعم از پیروزی و یا شکست، فقط با عوامل مربوط به توازن قوای محلی قابل توضیح نبود و سوای آن عوامل منطقه ای و جهانی نیز در سرانجام آن دخیل بودند و هستند.

درواقع عراق بعنوان یک کشور ثروتمند نفتی و یکی از کانون های انباشت تضادهای منطقه ای و بین المللی پس از فروپاشی اردوگاه شرق و پس از اعمال بیش از یک دهه تحریم همه جانبه و خلع سلاح شدن و با انباشت گسترده ای از نفرت عمومی علیه دیکتاتور حاکم بر آن، به مثابه حلقه پیشروی از موقعیتی سخت و سوسه کننده در نزد نومحافظه کاران برخوردار بود. آن ها با اعتقاد به قابله گی زور و خشونت و برتری که به میزان خیره کننده ای از آن برخوردار بودند- برای انتشار "تمدن جدید" و ساختن دولت- ملت طراز نوین، پای به منطقه ای نهادند، که با انباشت مسائل معوقه و حل نشده تاریخی اش برای شعله ور شدن و زبانه کشیدن نیازمند دو چیز بود: کنار زدن دیکتاتوری و اشغال کشور بوسیله یک نیروی بیگانه. دوشرطی که محافظه کاران جدید بخوبی در بر آوردنش توانا بودند. اینک این آزمون تئوری های ساخته و پرداخته شده ای چون جنگ تمدن ها و نظم نوین جهانی است که مشغول دست و پنجه نرم کردن با عوامل ناسازگار خود در یک کشور پیرامونی است. سرمایه داری عموماً

رازپیشروی و موفقیتش را مدیون پوشیده نگه داشتن سرکوب و دیکتاتوری اش بوده است. اینک باز پرده برون افتادن آن، این سیاست یک جانبه گری و جنگ پیش گیرانه است که بعنوان محمل انتقال تمدن نوین آغازگر یک "جنگ صلیبی" شده و گرفتار چالش های نفس گیری می شود. فرصتی فراهم می آید تا بشر با چهره دیگری از جهانی سازی در کشورهای پیرامونی آشنا شود.

بی تردید نقاط عطف تاریخی نمی توانند بدون علائم و نشانه های محسوس و عینی صورت پذیرند. و البته ادعای مهمی چون شکست سیاست یک جانبه گری باید قاعدتا با نشانه های لازم و مشهودی همراه باشد. و اینک آن نشانه ها:

ترکیب همزمان چندین بحران در سطوح مختلف اعم از چگونگی روند تحولات داخل عراق و منطقه، شکل گیری تدریجی مناسبات جدید بین اروپا و آمریکا و بالأخره گسترش تنش در داخل آمریکا و بویژه در هیئت حاکمه آن، دست بدست هم داده، نتیجه گیری فوق را مدلل می سازد:

الف- دروجه داخلی (در عراق) ظاهر شدن هرچه بیشتر دولت آمریکا به مثابه یک نیروی اشغالگرو نه رهایی بخش، باخشونت و سبعیت روز افزون درواکنش به افزایش مقاومت علیه اشغال که با روند نزدیک شدن سنی ها و شیعه ها (ناسیونالیسم عرب و اسلام شیعی) با یکدیگر هم راه شده است، بی ریشه و نمایشی از آب درآمدن تمامی نهادها و دستگاه هایی که آمریکا در یک سال گذشته تمامی تلاش خود را برای شکل دادن آن ها بکارگرفت، جملگی شکست دولت آمریکا را در ساختن ساختارهای جدید بر ویرانه های دولت خودکامه قبلی به نمایش می گذارد (واقعیت فوق را قبل از هر چیز می توان در تمدن نیروهای نظامی و امنیتی آموزش دیده عراقی در جبهه های جنگ و بی خاصیت و نمایشی بودن دولت انتقالی مشاهده کرد). اکنون آمریکا در تشابه با تجربه ویتنام نه فقط با جبهه های جنگ بدون دشمن مشخص هم چون جبهه فلوچه (که در آن زن ها و کودکان و مردمان غیر نظامی و معمولی تحت بمباران های وحشیانه قرار می گیرند) مواجه است بلکه بر سردوراهی افزایش نیرو برای حفظ موقعیت کنونی خود بر این کشور و یا خارج ساختن نیروهای خود و پذیرش شکست قرار گرفته است. گرچه بوش گفته است آمریکا از عراق فرار نخواهد کرد، و این البته با توجه به اهمیت بی همتای این طعمه به جنگ آمده و عواقب عقب نشتن قابل فهم است. وی هم چنین عقب نشینی شماری از متحدین خود را بباد انتقاد گرفته است. اما معلوم نیست اگر تلاش های او برای انتقال باصطلاح قدرت به نیروهای عراقی باشکست مواجه شود، در آن صورت چه خواهد کرد. پارادوکس کنونی وضعیت دولت آمریکا در عراق از آن جا ناشی می شود که اکنون همه چیز در گرو برقراری امنیت توسط نیروهای این کشور است و بدون آن هیچ کمپانی و هیچ کارمند و هیچ مؤتلف و هیچ دولت انتقالی یارای ماندن و پاگرفتن ندارد، و این درحالیست که خود ادامه اشتغال و تداوم وضعیت کنونی علت اصلی خیزش و انتفاضه نوع عراقی را تشکیل می دهد. بنابراین با سیکل معیوبی مواجهیم که در آن اعمال نیرو برای امنیت، موجب ناامینتی بیشتتری می گردد و این دقیقا همان چیزی است که باتلاق عراق نامیده می شود.

از سوی دیگر شاهدیم که در سطح منطقه حضور نیروهای آمریکا در عراق و سیاست های هیئت حاکمه آمریکا، بیش از پیش جناح راست و جنگ طلب اسرائیل را به سرکوب فلسطینی ها و تلاش برای تحقق رؤیای اسرائیل بزرگ سوق داده و با بروی صحنه آوردن این معضل حل نشده تاریخی، عملا تمامی مردم منطقه را در برابر دولت آمریکا قرار داده است. در هم تنیده شدن بحران عراق با بحران فلسطین و اسرائیل، خود گویای گسترده شدن جبهه مقاومت و دشواری و آشننگتن در نیل به هدف های خود می باشد.

ب- دروجه بین المللی، ترک خوردن سیاست یک جانبه گرائی در سطح جهانی بیش از هر چیز خود را در سیاست دولت جدید اسپانیا مبنی بر خارج کردن نیروهایش از عراق- در پی شکست دولت قبلی و متحد آمریکا در انتخابات پارلمانی اخیر- بازتاب می دهد. واقعیت فوق حکایتگر شکست نومحافظه کاران کاخ سفید در شکل دادن به یک اروپای باصطلاح نوومدرن بر مدار اتحاد با قطب آمریکا، در برابر اروپای قدیم است. خروج اسپانیا در عین حال دومینوی گسترش دامنه ائتلاف را به دومینوی شکست این ائتلاف تبدیل کرده است. هم اکنون خروج ویا زمزمه خروج شماری دیگر از مؤتلفین دولت آمریکا بگوش می رسد، که نشان دهنده آنست که ائتلاف پیشین بین المللی دولت آمریکا در عراق، باخطر فروپاشی مواجه شده است. علاوه بر این ها، رویکرد جدید دولت آمریکا برای دادن نقش بیشتری

به سازمان ملل در امور عراق بامید نجات خود از مخصه ای که در آن گرفتار شده است، گام تحمیلی دیگری در عقب نشینی از یک جانبه گری و سیاست های تاکتونی بشمار می رود. مطابق نقشه جدید، آمریکا بر آن است که از طریق سازمان ملل، دولت موقتی را منصوب کرده و با بکارگیری نیروهای ناتو و البته با حفظ برتری نقش دولت آمریکا، سیاست برقراری نظم و انتقال ظاهری قدرت به یک حکومت عراقی را در زمان مقرر بعمل آورد. غرض آنست که همزمان مشروعیت و حمایت بین المللی بیشتری برای این دولت دست چین شده و منصوب سرفرماندهی دولت آمریکا فراهم آورد. علاوه بر آن یافت نشدن سلاح های کشتار جمعی در عراق و عدم کشف رابطه بین دولت صدام و حوادث یازده سپتامبر، موجب افشا شدن دروغ بافی های سران آمریکا و انگلیس برای توجیه یورش نظامی خود به عراق گردیده است. امری که به نوبه خود ضربه سنگینی به اتوریته بین المللی این دو کشور و اعتبار سیاست یک جانبه گری در سطح جهانی وارد ساخته است.

ج-دروجه داخلی آمریکا، چنان که مشهود است امروزه مسأله ناکامی های پی در پی آمریکا در عراق تبدیل به مهم ترین مناقشه بین دو حزب عمده جمهوری خواه و دمکرات و بروز بحران تردید در تلقی مردم نسبت به درستی و نتیجه بخش بودن حمله به کشور عراق شده است که می تواند سرنوشت انتخابات بعدی را رقم بزند. بی گمان تشکیل کمیسیون تحقیق و بازپرسی از مقامات کاخ سفید در مورد بی اعتنائی نسبت به اخبار عملیات احتمالی القاعده قبل از 11 سپتامبر و انتشار سند مربوط به آن توسط کاخ سفید و نیز افشاگری های مقامات امنیتی دست اول آمریکا در این باره شکی باقی نمی گذارد که ما با "واترگیت" جدیدی در میان هیئت حاکمه آمریکا روبرو هستیم. هم اکنون نظریه پردازان حزب دمکرات سیاست بازگشت به چندجانبه گری با هدف اعاده و حفظ نقش برتر و هژمونیکی آمریکا بجای یک جانبه گری نومحافظه کاران را مطرح ساخته اند و وعده روزهای بهتری را به مردم آمریکا می دهند. جان کری و عده می دهد به محض دست یابی به قدرت شخصا به سازمان ملل می رود و بر نقش آن در تحولات جهانی صحنه می گذارد و به ترمیم رابطه آمریکا با متحدانشان می پردازد.

این که آیا آن ها- در صورت پیروزی- خواهند توانست در پی شکست سیاسی و اخلاقی عظیم دولت آمریکا در مقیاس جهانی، به همان نقطه پیشین بازگردند البته جای بسی تردید است که پرداختن به آن بیرون از حوصله این نوشته است.

گرچه جمهوری خواهان بسادگی حاضر به پذیرش شکست سیاست یک جانبه گری نیستند و بصورت قطره چکانی از مواضع خود عقب می نشینند و دمکرات ها با صراحت بیشتری این شکست را می پذیرند، اما حتی اگر جمهوری خواهان نیز در انتخابات پیشروی آمریکا پیروز شوند، گریزی از پذیرش این شکست نیست.

نتیجه گیری

1- تهاجم نظامی آمریکا به عراق علیرغم شعار و ادعاها، نه فقط موجب کاهش فعالیت های تروریستی و از نفس افتادن بنیادگرائی نشده است بلکه بر ابعاد وزمینه های گسترش آن بسی افزوده است. در واقع بین نحوه جهانی سازی و گسترش تروریسم بعنوان واکنشی و اسپرگرایانه به تهاجم بی مهار سرمایه و سرکوب جهانی پیوند متقابلی وجود دارد که بدون پرداختن به آن جلوگیری از رشد بنیاد گرائی و تروریسم ناممکن است.

2- بی تردید شکست آمریکا در اعمال سیاست یک جانبه گری، موجب خلای می گردد که از یکسوقطب های دیگر سرمایه و بویژه اروپا می توانند به نقش آفرینی بیشتری بپردازند و از سوی دیگر کشورهایی چون ایران که مستقیماً زیر فشار و تهدید آمریکا قرار داشتند و دارند، با استفاده از خلأ بوجود آمده می توانند نفسی تازه کرده و به ابراز وجود به بپردازند. بی تفاوتی کشورهای غرب در برابر سرکوب های داخلی رژیم جمهوری اسلامی و مشخصاً عدم صدور قطعنامه نقض حقوق بشر در دوره جدید و افزایش امکان مانور و نفوذ حکومت ایران در عراق و سرکشی در برابر آژانس اتمی را می توان از ثمرات خلأ فوق دانست. کشورهای اروپا و آمریکا آمادگی دارند که با تمرکز حول ممانعت از روند تسلیح جمهوری اسلامی به سلاح های اتمی، در عرصه های دیگر، بویژه نقض حقوق بشر و سرکوب بردباری بیشتری از خود بروز دهند.

3- منافع مشترک قطب ها و بخش های مختلف سرمایه داری جهانی بر نقاط افتراق و اختلاف آنان می چربد. دولت های اروپایی از خود سخت آمادگی نشان می دهند که حول محور مبارزه مشترک علیه "تروریسم" به شرط دریافت سهم بیشتری از آمریکا در تنظیم مناسبات نوین جهانی، در ساختن روند مزبور مشارکت فعال تری داشته باشند. بعنوان مثال آن ها خواهان شکست دولت آمریکا در عراق و یا سایر نقاط دیگر جهان نیستند. آن ها فقط خواهان کنار گذاشتن یک جانبه گری بوده و سهم بیشتری را طلب می کنند. بنابراین امید بستن به این شکاف ها نمی تواند دردی از دردهای مردم جهان را درمان کند. قطب بندی جهان بر مدار نظام سرمایه داری حاکم و تروریسم، که تقویت کننده مواضع ارتجاعی و ضد انسانی یک دیگرند، همانگونه که تجربه جنگ عراق بروشنی نشان می دهد، یک سیکل معیوب و تباہ کننده است. تنها گزینه ممکن برای خروج از این سیکل تباہ کننده گسترش هر چه بیشتر جنبش جهانی ضد سرمایه داری و جنگیدن هر چه مصممانه تر برای جهانی دیگر است. تنها چنین گزینه ای است که می تواند فضای بین المللی مناسبی برای حل مسائل میرم بشر امروز همچون گسترش فقر و بی عدالتی و تبعیض، وجود حکومت های استبدادی، بنیادگرایی و تروریسم بین المللی، جنگ، تخریب جنون آسای محیط زیست و بالأخره در رأس همه آن ها رهایی از جهانی سازی حول منافع کارتل ها و کنسرن های فراملی فراهم سازد.

05.02- 83-23-04-2004